

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۴ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۴۸

قصائد

-۴۴-

## در مدح میرزا عنایت الله خان اصفهانی<sup>۱</sup>

(و قدردانی از اسطرلابی که فرستاده. این قصیده را

در الف نیافتم از اصل گرفته شد)

(پاورقی: این قصیده در الف نبود از اصل گرفته شد)

ای ز رأی تو جهان یافته روی دیگر  
آستان تو همه اهل جهان را، مَفخر<sup>۱</sup>  
به "عنایت" شده زان نام شریف تو بلند  
که عنایات خداراست وجودت مظهر  
امر محتوم تو، دیباچه منشور قضاء  
مَدُّ توقیع<sup>۲</sup> تو، سردفتر دیوان قَدَر  
نعل شبرنگ تو مر گردون را درةالتاج  
خاک درگاه تو مر انجم را، کُل بصر

<sup>۱</sup> "مَفخر" (بر وزن "مسکن" و "مصدر"): اسم مکان عربی از مصدر "فخر" و در معنای "جای فخر کردن" یا "محیط افتخار"

<sup>۲</sup> "توقیع": یعنی "دستخط کردن" یا "مهر کردن"

مطبخ جود ترا مهر فلک، خالی‌گر  
 بی‌نیاز از رخ خورشید شود تا محشر  
 پُر گُل سرخ شود باغ، به ماه آذر  
 اندر آتش فگند خامه خود با دفتر  
 که ز روئین‌دژ افلاک بود مُحکَمتر  
 هرگه از مهر کنی سوی وی از مهر نظر  
 نیک بختی، که کند درگه لطف تو، مقر  
 کی رسد ذره ناچیز؟ به چرخ اخضر  
 که بود مشتری و چرخ خطیب و منبر  
 ورچه سازند سُطرلاب ز مهر انور  
 جام کیخسروی و آئینه اسکندر  
 کی به جای آید، از جنبش کلک ابتر  
 باز لطف تو بیفزود بران، بارِ دگر  
 صنعت عبدالائمه ست، در آفاق سمر<sup>۵</sup>  
 هم سبک وزن و گرانمایه به سان گوهر  
 خجل از راستی قائمه‌هایش، مسطر<sup>۷</sup>  
 رازهای ملکی در حرکاتش مُضمَر  
 هرچه خواهند، بزاید؛ چه ز خیر و چه ز شر  
 از پس پنجره خور وشی کرده نظر  
 به نشان دادن اجزای فلک بسته کمر  
 راصدانند<sup>۹</sup> در انجم نگران از منظر  
 چشم بگشاده شب و روز به سان، اسهر<sup>۱۱</sup>

پایه قدر ترا تارک کیوان، حامل  
 سایه لطفت اگر بر مه بی‌نور، فتد  
 بوی خُلق تو اگر باد رساند، به چمن  
 هردو مه یکسره از شرم تو، مستوفی چرخ  
 هست حزم تو بدان گونه حصارِ مُحکم  
 چون مه بدر شود چهره بختش روشن  
 گردد از درگه شاهان جهان، مستغنی  
 من که باشم که به مدح تو رسم؟ نیست شیگفت؟  
 خطبه مدح ترا هست سزاوار، چنان  
 رفعت کوکب جاه تو نگرده معلوم  
 ای که در پیش ضمیر تو بود، تیره و تار  
 شکر احسان تو بیرون بود از حد حساب<sup>۳</sup>  
 گرچه خم بود ز بار کرم، پشت رهی<sup>۴</sup>  
 آن سُطرلاب گرانمایه، که بفرستادی  
 هم نکو شکل و خوش اندازه به کردار سپهر  
 واله<sup>۶</sup> از قاعده دایره‌هایش، پرکار  
 نقشهای فلکی، از صفحاتش پیدا  
 اُمّ او گشته به اسرار فلک، آبستن  
 عنکبوتش به رخ و از پس او، پرده چنانک  
 حلقه منطقه اش، بر وسط چرخ بُروج  
 خورده‌گیران مرایش<sup>۸</sup> میان شبکه  
 دیده بانان شذایاش<sup>۱۰</sup>، سوی چرخ بلند

<sup>۳</sup> ب. حد و بیان

<sup>۴</sup> "رهی": درینجا در معنای "بنده و چاکر"

<sup>۵</sup> "سمر": بر وزن "قمر"، کلمه عربی و در معنای "افسانه"

<sup>۶</sup> "واله": بر وزن "فاعل" و های ملفوظ، کلمه عربی و در معنای "عاشق و شیفته". در وطن ما آن را با های غیر ملفوظ و بر وزن "لاله" تلفظ می کنند، که غلط محض است!!!

<sup>۷</sup> "مسطر (بر وزن "محور"): اسم آله عربی و برخاسته از مصدر "سطر"، در معنای "خطکش"

<sup>۸</sup> "مرایا": بر وزن "مزایا"، جمع عربی "مرأة" که نیز کلمه عربی و در معنای "آئینه" است؛ پس "مرایا؛ یعنی "آئینه ها"

<sup>۹</sup> "راصد": بر وزن "فاعل"، فاعل مصدر عربی "رصد" و در معنای "بیننده" یا "ترصد کننده"

<sup>۱۰</sup> "شذایا": جمع "شاذیه"، که در معنای "ممتاز" است؛ پس "شذایا" یعنی "امتیازات". در متن کتاب "شظایا" آمده است، که با کلام و لغت عرب کاملاً بیگانه است. ازینرو مصحح، مبتنی بر قواعد صرفی عربی، آن را همین طور تصحیح و معنی کرد، ولو که در کتب لغت عربی سراغ هم شده نتواند. مگر دور از حدس بوده نمیتواند، که خود شاعر به قوت دانش عربی خود، چنین لغتی را ابداع کرده باشد و "شاذیه" خود یک لغت معنی دار و اسم علم در زمانه ماست و درین مصراع هم معنی را به نکوئی تأمین می کند.

<sup>۱۱</sup> "اسهر": نیز باید از لغات ابداعیه خود شاعر باشد، که از آن معنای "کسی را که شب همه شب را بیدار بماند" گرفته است

با عملهای فلک، گر عملش را سنجند      هیچ وقتی سر موئی نکند، زیر و زبر  
آن چنان با عمل چرخ رود دوش به دوش      که اقتدا کرده، تو گوئی به سپهر اخضر  
اوستادان جهان گر همگی، جمع شوند      نتوانند که سازند نظـیرش، دیگر  
تا دمد باد، دم سرد بهاران، هر سال<sup>۱۲</sup>      پُر شود دامن باغ از گل سرخ و عبهر  
گلشن ذات تو از صرصر ناسازی دهر  
باد اندر کنف<sup>۱۳</sup> لطف خدای اکبر)

---

<sup>۱۲</sup> - این مصراع را مصحح به تراز بیت و دعاویه های قصیده سرایان بزرگ، همین طور تصحیح کرد، ورنه در متن کتاب چنین آمده است، که به هیچ اصولی برابر نیست:

تاز دمد سردی ایام بهاران هر سال

<sup>۱۳</sup> "کنف": بر وزن "جمل و عسل و صدف"، کلمه عربی و در معنای "سایه"